

ملی‌گرایی تنها راه نجات ایران

فاضل غیبی

اگر مفهوم «ملی‌گرایی» (ناسیونالیسم) را در نوشتارهای سیاسی و حتی علمی جستجو کنید، اغلب آن را با پسوند «افراطی»، «عظمت‌طلبانه» و «نژادگرایانه» (۱) .. خواهید یافت. فراتر از آن، مبلغان حکومت اسلامی در چهار دهه گذشته هر روز مطالب منفی تازه‌ای درباره ملیت ایرانی کشف می‌کنند. از جمله این که اصولاً مفهوم «ایران» توهمی بیش نیست و قبل از رضاشاه اصلاً کشوری به نام ایران وجود نداشته است؛ تمامی آنچه درباره تاریخ و هویت ایرانی نوشته‌اند، سناریوهایی است که در دوران پهلوی سرهم شده است. تازه اگر وجود امپراتوری ایران پیش از اسلام را بپذیریم، پایتخت آن تیسفون بوده است و باید عراق را وارث «ایران‌شهر» دانست نه ایران را.

تاخت و تاز ایران ستیزان در این میدان بدین سبب است که «ملیت» در درجه نخست مفهومی استوار بر خودآگاهی جمعی است و هرچند که با سرزمین، زبان و هویت تاریخی پیوند نزدیک دارد، اما در نهایت وابسته به هیچیک از آنها نیست. بویژه مفهوم مدرن «ملت» Nation که پس از انقلاب فرانسه پدید آمد، در کشورهای پیشرفته در دو سده گذشته هرچه بیشتر به «خودآگاهی جمعی» نزدیکتر گشته، تا بدانجا که پدیده «ملت مدرن» در نهایت بر خواست مردمی تکیه دارد که خود را از «هویت تاریخی مشترکی» برخوردار می‌دانند و به «اشتراک آرزو» در راه بهبود جامعه خویش می‌کوشند.

بنابراین «هویت تاریخی» مهمترین تکیه‌گاه هر ملتی است و جای شگفتی نیست که دشمنان ایران در دو سده گذشته کوشیده‌اند، سنگ بنای هویت تاریخی ایرانی را یکی پس از دیگری از میان ببرند و با به‌سخره گرفتن گذشتگان ما، از برآمدن هرگونه اشتراک آرزو در جهت سربلندی و آبادی کشور جلوگیری کنند. از یک سو اسلامیون بازگشت به بدویت صدر اسلام را تبلیغ کردند و از سوی دیگر چپ‌ها ناکجاآباد کمونیستی را نوید دادند.

مفهوم «ملت» دمکراتیک‌ترین مفهوم ممکن است. بدین دلیل که هیچ ملتی را نمی‌توان یافت که از نظر قومی و یا زبانی و اصولاً هیچ ویژگی دیگری همگون باشد. پس وابستگی ملی، پذیرش دیگرانی را که از هر نظر متفاوت هستند دربر می‌گیرد و واحد ملی تنها نهاد اجتماعی است که در آن انسان در دامان میراث فرهنگ ملی بسوی بلوغ انسانی پرورش می‌یابد. زیرا هرچند سرایش و نگارش بزرگان ادب و اندیشه رنگی ملی دارند، اما در آنها ارزش‌های جهانشمول «بنی آدم» موج می‌زنند.

از اینرو نیز هر شهروندی بخاطر استفاده از مواهبی که در کشور خویش برخوردار شده، به ملت خویش دینی دارد و شرافت انسانی حکم می‌کند که آن را با کوشش برای خدمت به هم‌میهنان ادا کند. متأسفانه در دوران ما این بدیهیات عملاً چنان خدشه‌دار گشته، که مهاجرت چند میلیونی به کشورهای بیگانه امری طبیعی تلقی می‌شود. هرچند با توجه به این روند در دهه‌های پیش از انقلاب اسلامی، باید «فرار مغزها» را بیشتر ناشی از نارسایی آگاهی ملی دانست. چون از این دیدگاه به تاریخ معاصر ایران بنگریم، نارسایی آگاهی ملی ایرانی را حتی در مقایسه با کشورهایی مانند ترکیه باید در تقارن تاریخی نامیمونی یافت که باعث دو چرخش بزرگ در تاریخ معاصر ایران شد:

- یکی آنکه در آستانه ورود ایران به دوران نوین جهانی با شکست جنبش بابی، نه تنها قدرت و نفوذ ملایان بر جامعه ایران از میان رفت، بلکه از آن پس مرحله به مرحله نیرومندتر شد.

- دیگر اینکه هر چند با انقلاب مشروطه و مهمتر از آن، در دوران سازندگی رضاشاه، خودآگاهی ملی ایرانیان گام‌های بلندی به جلو برداشت، اما هنوز چنان استوار نشده بود که بتواند در برابر گسترش جنبش چپ و تمایلات ضدملی آن مقاومت کند. فراتر از آن رویداد ۲۸ مرداد باعث شد که رابطه ملت - دولت در زیر فشار تبلیغی چپ اسلامی قوام نیابد و کوشش‌های ایران دوستان در راه تقویت فرهنگ و هویت ملی ایرانی برچسب دفاع از تاریخ ستمشاهی بخورد.

از سوی دیگر، حکومت محمدرضا شاه هرچند با تکیه بر انرژی سازندگی بخش بزرگی از ایرانیان، کشور را در جهت پیشرفت هدایت می‌کرد، اما به سبب ناتوانی از حرکت بسوی دمکراسی مورد پذیرش نبود و کوشش‌های فرهنگی‌اش در برابر نسل جوان مذبوحانه می‌نمود و نتیجه عکس می‌داد. خوشبختانه بخش بزرگی از ایرانیان با توجه به دشمنی خسران‌آور ملایان با هویت و فرهنگ ملی ایرانی هرچه بیشتر به ارزش‌های والای ملیت ایرانی پی می‌برند.

در اروپا کارزار مبارزه با «ملی‌گرایی» با اشاره به سوءاستفاده فاشیست‌ها صورت می‌گیرد و با هم‌سرشت خواندن

نژادپرستی و ملی‌گرایی چنان جلوه می‌دهند که تکیه بر فرهنگ و هویت ملی، گرایشی فاشیستی است. چپ‌ها با علم به اینکه به سبب روشننگری‌های گسترده دربارهٔ جنایات رژیم‌های فاشیستی در جنگ دوم جهانی، آگاهی ضدفاشیستی، بویژه در جوامع پیشرفته در سطحی بالاست، به ملی‌گرایی ابتدا پسوند «افراطی»، «تهاجمی»، «برتری‌جویانه» اضافه می‌کنند، تا آن را در گام بعدی به تمایلات فاشیستی متهم کنند.

البته که ملی‌گرایی نه تنها از سوی فاشیست‌ها، بلکه همواره از سوی تمامی رژیم‌های توتالیتر و دیکتاتور مورد سؤاستفاده قرار می‌گیرد، اما همین سؤاستفاده‌های یک‌جانبه نشان می‌دهد که ملی‌گرایی از ماهیتی نیک برخوردار است، چنانکه حتی یک نمونه رانمی‌توان یافت که ملی‌گرایی در خدمت اهداف انسان‌ستیزانه عمل کرده باشد.

دو نمونهٔ بارز برای سؤاستفاده از احساسات ملی، یکی استفادهٔ استالین از آن در «جنگ میهنی» برای عقب‌راندن ارتش آلمان هیتلری بود و دیگری سؤاستفادهٔ موسمی حکومت اسلامی از علاقهٔ ایرانیان به میراث ملی است. هر دو رژیم پس از آنکه چند دهه کمر به نابودی میراث ملی کشور خود بستند، آنگاه که خطر شکست و سقوطشان شدید شد، دست به دامن ملی‌گرایی شدند.

پس از انقلابات آمریکا و فرانسه پیوند نزدیک ملی‌گرایی و دموکراسی بر بنیانی نوین و استوار قرار گرفت. بنا به آن کلیهٔ شهروندان به قراردادی اجتماعی دفاع متقابل از حقوق خدشه‌ناپذیر دیگر هم‌میهنان را برعهده دارند. بدین معنی، مفهوم نوین «ملت» زایش یافت که «اتباع کشور» را به شهروندانی آزاد و مختار بدل می‌کرد که آگاهانه برای بهبود جامعه مسئولیت می‌پذیرند.

در کشورهایی چون ایران، که هنوز از انقلاب دموکراتیک محروم مانده‌اند، مفهوم ملت از دو سو مخدوش می‌شود: - یکی از سوی قوم‌گرایان که با تکیه بر هویت قومی، چنان جلوه می‌دهند که گویا حکومت مرکزی در خدمت امیال سلطه‌طلبانهٔ قوم غالب از پیشرفت اقوام دیگر جلوگیری می‌کند. درحالیکه حکومت‌های غیردموکراتیک حتی اگر از نظر مادی به پیشرفت‌هایی امکان دهند، پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی هیچ قومی را تحمل نمی‌توانند. بنابراین درست بدین خاطر که اقوام مورد «ستم ملی» از دیگر نقاط کشور عقب‌مانده‌تر نگه‌داشته شده‌اند، جدایی سیاسی به معنی استقلال زیر سلطهٔ حکومتی عقب‌مانده‌تر است. درحالیکه کوشش برای برپایی نظام دموکراتیک در واقع کوشش برای یافتن آزادی و استقلال در همهٔ زمینه‌ها برای همهٔ شهروندان و کمک متقابل به پیشرفت برای همهٔ نقاط کشور است. وانگهی چنانکه «ماکس وبر» نشان داده است، «هیچ چیز به اندازهٔ قومیت با مفهوم ملیت در تضاد نیست.»، زیرا که قوم به سبب برخورداری از زبان، فرهنگ و مذهب یگانه، اصولاً زمینهٔ اجتماعی لازم برای تحقق و تحکیم دموکراسی را در اختیار ندارد، زیرا که اندیشهٔ دموکراتیک در برخورد با دگرباشان و دگراندیشان رشد می‌کند و استوار می‌شود.

- عامل دیگر، فشار بر ملی‌گرایی، از سوی هواداران «جهان‌وطنی» است. از دیرباز تحقق همبستگی «بنی آدم» در یک پیکر جهانی، والاترین آرزوی انسان دوستان بوده است. تصور عام چنین است که با تحقق این آرزو نه تنها اختلافات و جنگ‌ها میان کشورها پایان خواهد یافت، بلکه جوامع خواهند توانست در سایهٔ حکومتی جهانی به پیشرفت متقابل یکدیگر و مقابله با مشکلاتی که هرچه بیشتر جهانی می‌شوند، کمک کنند. درحالیکه ملی‌گرایی در نهایت ناگزیر در خدمت منافع خودی عملاً به برتری‌طلبی و روابط اقتصادی ناعادلانه منجر می‌شود.

شناخت کلیدی در این زمینه اینکه: «دو کشور دموکرات هرگز نمی‌توانند با هم به جنگ برخیزند!» بنابراین اگر نمونه‌وار در هفتاد سال گذشته میان کشورهای اروپایی جنگی درنگرفته، در درجهٔ اول نه بخاطر نبود اختلافات، بلکه بدین سبب که بر آنها نظام دموکراسی برقرار است و نهادهای دموکراتیک، حکومت‌ها را مجبور می‌کنند که برای حل اختلافات به مذاکره و یافتن توافق بپردازند.

بدین ترتیب راه تحقق یگانگی جهانی و برقرار صلح و دوستی پایدار میان نوع بشر فقط از راه دموکراتیزه شدن کشورهای جهان ممکن است و از آنجا که برقراری نظام دموکراسی در هر کشوری فقط به ارادهٔ مردم همان کشور ممکن است، هواداری از ملی‌گرایی تنها راه رسیدن به پیشرفت واقعی بشر است. از این نظر ملی‌گرایی دموکراتیک و جهان‌وطنی انسان‌دوستانه پیوندی جدایی‌ناپذیر دارند. از سوی دیگر، هرچه جریانی از دموکراسی دورتر باشد، با ملی‌گرایی نیز بیشتر سرستیز دارد. بدین سبب نیز همهٔ جریان‌های ضددموکراسی و توتالیتر، از اسلامی و چپ‌گرفته تا فاشیستی و شوینیستی، از آنجا که نمی‌توانند به روشنی با دموکراسی دشمنی ورزند، تبلیغات خود را بر مبارزه با ملی‌گرایی متمرکز می‌کنند.

چون از این دیدگاه به اوضاع کنونی ایران بنگریم، شاهدیم که جامعه زیر فشار دو ایدئولوژی فربه اسلامی و چپ، دست و پا می زند و بجای رشد طبیعی ملی گرایی و تحکیم رابطه دولت - ملت، دو ایدئولوژی توتالیتر چنان رشدی سرطانی یافته اند که هرچند از شکستی به شکستی دیگر بخشی از هواداران خود را از دست می دهند، لیکن در داخل و خارج از کشور از چنان گسترشی برخوردارند که می توانند همواره خود را در شکل ها و «خط» های نوین بازسازی کنند. مبلغان چپ اسلامی از آنجا که در خدمت حفظ حکومت ملایان دیگر نمی توانند «برگ ملی» را بازی کنند، در جستجوی «روای ملی معنی بخش و وحدت آفرین»^(۲)، حتی پیشنهاد می کنند که «طرح ترافیک و رانندگی شهری» بصورت «روای جمعی ایرانیان» تبلیغ شود و یا نهادهایی مانند «جمعیت امام علی» در میان جوانان از گسترشی هرچه بیشتر برخوردار گردد!^(۲)

بنابراین علت اصلی ناتوانی جامعه ایران این است که دو جناح اسلامی و چپ با استفاده از نبود آترناتیوی ملی میدان داری می کنند. از شاخص های این ناتوانی خسران آور همانا شاهزاده پهلوی است که بجای خدمت به آترناتیو ملی، همچنان راه نزدیکی به اسلامیون و چپ ها («جمهوریخواهان») را می پیماید.

شاخص دیگر اینکه، شوربختانه چپ اسلامی چنان بنای هویت تاریخی ایران را درهم کوفته، که بخش بزرگی از ایران دوستان نیز بخاطر «گذشته ستم شاهی» به ملی گرایی ایرانی بدبین هستند. این درحالی است که دستاوردهای مادی و معنوی گذشتگان ما واقعاً در مقایسه با دیگر حوزه های فرهنگی چنان باعث سرافرازی است که می تواند به انرژی سازندگی سرشاری دامن زند.

نمونه وار پژوهش های نوین درست در مورد «نقطه ضعف» تاریخ ایران، یعنی نظام شاهنشاهی پیش از اسلام نشان می دهند که در امپراتوری ایران برای نخستین بار در تاریخ، نظام فدرالیستی تحقق یافته بود. بدین صورت که در سرزمین پهناور ایران ممکن نبود که مانند امپراتوری روم، سپاهی بزرگ و یگانه برای دفاع از مرزها تدارک دیده شود. زیرا در غرب به لشگری منظم همسان لژیون های رومی نیاز بود، درحالی که در شرق مقابله با تهاجمات مداوم اقوام بیابانگرد تنها با نیروی نظامی پرتحرکی ممکن بود. بدین سبب در پی دوران طولانی آزمون و خطا، نظام حکومتی ایران چنان شکل گرفته بود که در رأس آن «شاهنشاه»، که از میان شایسته ترین شاهزادگان انتخاب می شد، فقط وظیفه سرداری لشکر در دفاع از امپراتوری را برعهده داشت و «شاهان» در ازای در اختیار گذاشتن نیروی نظامی، از خودمختاری کامل برخوردار بودند.^(۳)

اما مهمتر از دستاوردهای مادی، دستاوردهای معنوی است که در والاترین پایه خود را بصورت موازین اخلاقی نشان می دهند. در این زمینه کفایت در نظر گیریم، در آیین زرتشتی از میان بردن جانوران «مودی» سفارش شده بود، درحالی که در شاهنامه با نگاه به رشد فرهنگی در طول سده ها، آزار هر موجود جاندار، حتی اگر «مور دانه کش» باشد، نکوهش شده است.

(۱) از جمله: عبدالرضا تواسری، ناسیونالیسم نژادی در تاریخ معاصر ایران، گام نو

(۲) محسن رناتی، مقاله: «رویا و توسعه»، ایران امروز، ۲۰ تیر ۱۳۹۹

(۳) ن.ک.: پژوهش تاریخی درباره گزینش پادشاه در ایران، هنینگ بوم، اقتباس فاضل غیبی، ایران امروز، ۱۳۹۹